

## گفت و گو در راه خوابگاه

یاور

هوا چند روزی است که بدون هیچ حرکت و نوسانی است. گرما و رطوبت هوای شرجی، همراه با چاشنی گازهای سنگین بر سر پروژه ها هوار شده اند. بامداد امروز از روز گذشته بدتر شده است. تغییرات هوا به گونه ای است که توصیفش دشوار است. (وارونگی هوا) ابرهای فشرده ای از آلودگی های گازی، این چند روزه مانند چتری بر سر پروژه و تا حدودی مناطق مسکونی سایه افکنده است. به گونه ای که گردی خورشید از پشت این توده ی گازی مانند یک دایره ی کم سو قادر نیست، نورش را به زمین برساند، به طوری که می توان بدون پلک زدن مدت ها آن را مشاهده کرد. آلودگی آن چنان بالا است که اکثر کارگران دچار سردرد شده اند، هوا بوی ادرار می دهد و طعم ترشی در دهان احساس می شود. گوشه های چشم به خارش افتاده و با هر نفس این بوی نامطبوع را به درون ریه هایمان می کشیم و طعم ترشی را در کنار های زبانمان حس می کنیم. گویی در یک توالی عمومی کثیف بین راهی که مدت ها از آلودگی ها تمیز نشده، ایستاده ایم و تنفس می کنیم.

دو روز است که سرگیجه و درد در شقیقه هایم را همراه خود دارم. این واژگونی گازهای مرگ آور توام با هوای شرجی که آنها را سنگین تر کرده، ما را رها نمی کند. فاصله ی پالایشگاه ها که در دامنه ی کوه قرار دارند تا دریا حدود ۴ الی ۵ کیلومتر است، البته به صورت خط مستقیم. با توجه به اینکه همیشه یک مبادله هوا بین دریا و خشکی وجود دارد، هوای گرم کوه ودشت به بالا صعود می کند و هوای سردتر و مرطوب دریا به سوی خشکی کشیده می شود تا جای خالی هوای گرم را پر کند. کوه در این قسمت دیواره های عمودی دارد که باعث توقف این جریان طبیعی می شود. هوا به دلیل داشتن رطوبت بالا و ترکیب با گازهای سنگین (H2S\_SO4) و آمونیاک و... نمی تواند تا ارتفاع زیادی بالا برود از این رو مانند

چتری روی پروژة و مناطق مسکونی را می گیرد. سنگینی گازها باعث نزول تدریجی آنها می شود آن هم در حالی که فرصت رقیق شدن بیشتر با هوا و رطوبت را پیدا نمی کنند. از این رو با تنفس، ریه ها از این گازهای بدبو یا بی بو انباشته می شوند و با دم و بازدم راهی جریان خون و باعث آلودگی همه ی جسم کارگران می شود.

کارمزدی که در این شرایط به ما می دهند در حقیقت پول مرگ تدریجی ماست. پول خونی که پیمانکاران با آن بازی می کنند و اعتبار کسب می کنند و سه الی ۴ ماه از پرداخت آن به کارگران خودداری می کنند. تنها پس از اعتصاب و چالش، یک ماه آن را پرداخت می کنند. کارگران همیشه چند ماه حقوق را در حساب بانکی پیمانکاران دارند. حالا تعداد کارگران چند صد یا چند هزار نفر باشند، ببینید چه مبلغی می شود. وضع کارگران روزمزد بلوچ بسیار دردناک است به آنها تنها یک وعده غذا می دهند بدون هیچ خدمات دیگری. مشمول قانون کار و تامین اجتماعی و خدمات درمانی نیستند. وضع شان واقعا فلاکت بار است. من جزو نیروی کار یقه سفید هستم. به دلیل تجربی بودن دانش فنی که آموخته ام به کارگران صنعتی نزدیک و امکاناتی که در اختیار من است اندکی بیش از این کارگران است.

جمعه روز خوب پروژة است چون کار تا ساعت ۱۲ و نیم است. همه ی کارگران در این ساعت به خوابگاه هایشان می روند تا پس از یک هفته کار ۱۲ ساعته، (حداقل)، نیم روزی را به استراحت و شستن لباس های کار و نظافت بگذرانند و شاید دم دمای غروب سری به کنار دریا بزنند که آبش ولرم نزدیک به گرم است.

این جمعه من به مینی بوس های کولر دار (ون) نرسیدم که یقه سفیدها را به خوابگاه می رساند. لذا مجبور شدم با اتوبوس کارگران راهی خوابگاه شوم. چون برای نشستن همه جا نبود، کارگران برای به دست آوردن صندلی به اتوبوس هجوم آوردند و با فشار و هل دادن سوار شدند. بوی بدن های خیس از عرق، فضای کوچک را پر کرده بود. همراهی دم و بازدم سیگاری ها مزید بر علت شد و تحمل را دشوار می کرد. ولی چاره ی دیگری نبود. کارگران همه ی پنجره های "شمس العماره" \* را باز

کرده بودند و سرها را از پنجره ها بیرون می بردند. زیرا هوای بیرون نسبت به داخل اتوبوس یک امتیاز بود. من و چند نفری از کارگران سرپا خود را به دستگیره سقف آویزان کرده بودیم. در میان سرو صدای جمع به گفت و گوها گوش می دادم و تلاش می کردم خود را به کارگران نزدیک کنم تا حرف هایشان را بهتر بشنوم.

یک کارگر قدیمی که به تازگی هوادار سلطنت شده ، درحالی که زمان شاه ضد سلطنت بود چنین می گفت:

- آخر زمان آن خدابیمرز، توی شرکت نفت سه نمونه خوابگاه و رستوران داشتیم. رستوران کارمندان ارشد، رستوران کارمندان و رستوران کارگران. با پیروزی انقلاب همه را یکی کردند. ولی بعد که آب ها از آسیاب افتاد، یواش یواش همه چیز بازگشت به همان شکل طبقاتی که انگلیسی ها بنیادش را در ایران ریختند. حالا کارمندان ارشد هر کدامشان با یکی از ماشین های کولردار بالای ۷۰ میلیونی جابه جا می شن. کارمندان نیمه ارشد با زانتیا و پژو پارس، کارمندان درجه ۳ با مینی بوس های کولردار(ون) و ما هم که توی این حاکمیت جزو نجس ها هستیم با اتوبوس های شمس العماره با صندلی های درب و داغون و به هم چسبیده. آنقدر صندلی ها به هم نزدیکند که پاها در بین دو صندلی جا نمی گیرد. برای این که تعداد بیشتری را سوار کنند...

یکی از کارگران:

- برای ما فرقی نکرده هر دوتاشون برای خودشان و اطرافیانشون تره خرد می کنند.

یک کارگر میان سال:

- همه شان برای ما یک گرز گرفتن دستشون و آماده اند آن را بکوبند توی ملاجمان

کارگر قدیمی:

- ولی آن خدا بیامرزی...

- بسه پيرمرد هي خدا بيا مرزي، خدا بيا مرزي! اون گور به گوري اينارو يادگاري گذاشت اينجا.

اتوبوس به صف طويل اتوبوس هاي جلوي حراست رسيد و ايستاد تا بازرسي شويم. ديگر جريان بادي كه در اثر حركت اتوبوس ايجاد مي شد، از پنجره تونمي آمد. همه شروع كردند به عرق ريختن. دستارها براي خشك كردن عرق سر و صورت به كار افتاد. هم زمان غرولندها شروع شد:

- اين چه وضعيه مرديم از گرما.

همه در حال آب پز شدن و دم كردن بودند. بعضي ها كه كم حوصله تر بودند، بنا كردند به فحش هاي ركيك دادن به زمين و زمان و بالا و پايين. اتوبوس لقلق كنان چند متري جلو رفت و با زمدت زماني ايستاد. يك جوانك كه از گفت و گوي پيرمرد سلطنت طلب و ادامه ي بحث خشمگين بود، كارگر كناريش را مخاطب قرار داد و شروع كرد به دفاع از حاكميت. صورت خيلي جواني داشت هنوز موهاي صورتش كامل بيرون نزده بود ولي تظاهر مي كرد كه سال هاست در پروژه كار مي كند. با آب و تاب از موقعيت برتر جهاني ايران حرف مي زد. او فردي بود بدون تخصص فني ولي همه جا مي لوليد. گاهي توي دفاتر مديريت بود گاهي در خوابگاه كارگران. زماني با پژوپارس كولردار جابه جا مي شد و گاه هم مثل امروز توي جمع كارگران. با صداي بلند كه همه بشنوند:

- ايران يك فرصت چند ماهه مي خواهد شايد يك ساله تا بتونه به يك قدرت جهاني تبديل شود. آنوقت ۱+۵ مي شود ۱+۶ و ايران در کنار شش قدرت اقتصادي - نظامي جهان قرار مي گيره. و ما براي دنيا تصميم مي گيريم. آره ما ...

يكي از كارگران با صداي بلند تظاهر به عطسه كردن نمود، يك عده از خنده ريسه رفتند. جوانك بدون توجه ادامه داد:

- ما به پيشرفت هاي علمي رسيده ايم كه غرب را به وحشت انداخته به خاطر همين با تحريم ها مي خواهند مانع

پیشرفت های ما بشوند. ولی هیچ غلطی نمی توانند بکنند  
چون ما ....

یکی از کارگران با لحنی خسته حرفش را قطع کرد:

- هی بچه! ماستو کیسه کن و صداتو ببر. سرمونو بردی.  
پروژه برای یک ولو شش اینچی تعطیل شده، آن وقت هی  
"پیشرفت"، "پیشرفت" راه انداخته ای؟

یک کارگر دیگر:

- هر چه ماتریال و جنس از چین وارد کرده اند توی  
هیدروتست ها ( تست با فشار بالای آب) از بین رفته اند.  
تی ها ( سه راه بزرگ و کوچک) همه از درز جوششان ترک  
می خوره و باید انداختشون توی زباله دونی، چقدر دلار  
بابت این آشغال ها داده اند؟ چرا؟ چون بعد از صد سال  
تولید نفت، هنوز توانایی ساخت ابزار و وسایل اولیه و  
معمولی این صنعت را نداریم.

جوانک:

- من تعجب می کنم شماها چطور این همه پیشرفت های علمی  
را نمی بینید؟ یا نمی خواهید ببینین ...

یکی دیگر از کارگران :

- توی این گرما این عمو هنوز ول نمی کنه، بسه بابا،  
ولمون کن. هر چه ساختین همه اش گند بالا آورده. همه ی  
کارخانه ها تعطیلن. هزاران هزار کارگر و متخصص ایرانی  
بیکارن و گرسنه و آن وقت حضرات آقایون می رن کارگر  
ساده و جوشکار و فیترا از فیلیپین می آورند.

- هی بچه، از فیلیپینی ها و چینی ها هم تست ایدئولوژیک  
می گیرند یا فقط ما باید این هفت خان عقب ماندگی را  
بگذرونیم؟

جوانک با خشم:

- شماها مسلمون نیستید یک سال دیگه وقتی بمب اتم  
ساختیم می فهمید من چی می گفتم. دنیا چشمش به ماست.

- هي عمو گوش بده سالهاست كه پاکستان بمب اتم داره، خوب تا حالا چه غلطي كرده؟ رفته جزو ۵+۱؟ نه جانم، خواب دیدي خيره! پاکستان ميليونها گرسنه و گدا و بيسواد داره. همين زنای كولي كه هر كدامشان دست دوسه بچه ي ريز و درشت را گرفته وگدایي مي كنن، پاكستاني اند. آره، بمب اتم دارند، ولي خرج آفتابه لگن ارتششان را امريكا مي ده... .

جوانك:

- اين چه ربطی داره؟  
- پس قدرت جهانی برای چیه؟ برای گسترش فقر و بیکاری و گرانی، برای توسعه فحشا و فساد به جای اشتغال و توسعه صنعتی. خوب بگو با توام؟

اتوبوس با تکان های همیشگی اش به راه افتاد. کمی جریان باد از پنجره های باز روحیه کارگران را تازه کرد. عدم امنیت شغلی، کارسخت با آلودگی های گازی خطرناک، آن هم با وجود پیمانکارانی که بدون نظارت قانون هر بار يك گوشه از حقوق کارگران را ضایع می کنند، همه ي این نابه هنجاری ها در کار و زندگی کارگران اثرات عمیق و ویران گری به جای می گذارد. به این جهت اینك كه این جوانك مدافع حاکمیت شده، از هر سو او را به باد انتقاد گرفته شده است.

- مرد حسابی شما برای عملگی توی این جهنم از کارگرا تست رساله می گیرین.

جوانك:

- چه اشکالی داره؟ مگه شما مسلمون نیستید؟ مگه شما نماز نمی خونید؟

یکی از ته اتوبوس:

- نه ما نماز نمی خونیم. به هیچکی مربوط نیست.

جوانك بلند شد تا این فرد را بشناسد، ولي بغل دستی اش او را محکم پایین کشید و توی گوشش گفت:

- بدبخت بشین. توي سایت يك تیکه لوله از بالا مي اندازند  
روي سرت. آن وقت دیگه براي همیشه خدا بیامرزي مي شي.  
حالا که مي خواي آدم فروشي کني علني اين کارو نکن.

جوانک:

- اينها همه کمونيست تند و کافرند. بايد همه شان را ...  
بغل دستي اش حرفش را برید و گفت:

- اي بابا کمونيست کيلو چنده، تو از مردم هيچي نمي  
فهمي...

تیر ۹۱

\* شمس العماره منطقه اي است در خیابان ناصرخسرو تهران که  
سابقا يکي از گاراژ هاي مسافربري از تهران به شهرستان  
بود و اتوبوس هاي قراضه اش معروفيت بسيار داشت.